فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc508623613)

[1. نظریه مرحوم آقای خویی: نفی وجود اصل در اطلاق 2](#_Toc508623614)

[مناقشه مرحوم شهید صدر به کلام مرحوم آقای خوئی 3](#_Toc508623615)

[2. نظریه آقا ضیاء: اصالت البدلیة در اطلاق 3](#_Toc508623616)

[جواب شهید صدر به مرحوم آقا ضیاء 3](#_Toc508623617)

[3. نظریه مرحوم اصفهانی: اصالة الشمولیة در اطلاق 4](#_Toc508623618)

[4. نظریه شهید صدر: تفصیل در بدلیت یا شمولیت اطلاق 4](#_Toc508623619)

[متعلق و موضوع در خطابات 5](#_Toc508623620)

[مفهوم متعلق و موضوع 5](#_Toc508623621)

[نظریه نهایی 6](#_Toc508623622)

[ظاهر خطاب 7](#_Toc508623623)

[ظهور مقدمات حکمت 7](#_Toc508623624)

[جمع بندی مطالب مذکور 8](#_Toc508623625)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# اشاره

در ذیل مباحث مقدمات حکمت، جهات و فروعی مطرح شد که به مبحث ششم در مباحث اطلاق رسیدیم، عبارت بود از اینکه اطلاق هم مانند عموم تقسیم به بدلی و شمولی و مجموعی می‌شود، این سؤال مطرح است که اصل در اطلاق شمولیت یا بدلیت است یا اینکه چنین اصلی وجود ندارد؟ این بحث را مرحوم شهید صدر در اینجا ذکر کرده‌اند، چهار نظریه در کلام شهید صدر ذکر شده است، سخن در این است که اصل چیست؟ اطلاق را در شرایط عادی بر کدام‌یک از استغراقی یا بدلی یا مجموعی باید حمل بکنیم؟ چند پاسخ به این سؤال داده شده است.

# 1. نظریه مرحوم آقای خویی: نفی وجود اصل در اطلاق

مسلک اول همان چیزی است که از مرحوم آقای خوئی نقل‌شده و در کلام ایشان نیز هست که نفی اصل در این مسئله هست، بیان‌شده که در شمولیت و بدلیت، یک قاعده اولیه و اصل جاری همیشگی نداریم، اینکه درجایی بدلی است و درجایی استغراقی است، این‌ها تابع قرائنی هست، مثلاً در جمله «اعتق الرقبه»، قرینه‌ای وجود دارد که اطلاق «رقبه» در اینجا بدلی است، معقول نیست که منظور از جمله اعتق الرقبه این باشد که همه رقبه‌های جهان آزاد بشوند، در اینجا ارتکازی وجود دارد که رقبه را به سمت بدلیت می‌برد.

در مثال «اکرم العالم»، قرائنی وجود دارد که اگر عالمی دیده شد، باید مورد اکرام قرار بگیرد، مقصود فقط یک عالم نیست، بلکه هر عالمی که در معرض شما می‌باشد را در بر می‌گیرد، یا مثل «صلّ» که یعنی همه نمازها به شکل استغراقی منظور نیست، بلکه یک نماز به نحو بدلیت است.

بنابراین اصلی در حمل اطلاق بر بدلیت یا استغراق نداریم، بلکه تابع قرائن و شرایطی است که از متن استفاده می‌شود که استغراقیت یا بدلیت را تعیین می‌کند، اگر قرائن خاص یا عامی نداشته باشیم، از اطلاق نمی‌شود استفاده عموم کرد.

# مناقشه مرحوم شهید صدر به کلام مرحوم آقای خوئی

مناقشه‌ای که شهید صدر در اینجا می‌کنند این است که در خیلی از موارد، قرینه خاصه عامه‌ای داریم بر اینکه اینجا بدلی یا استغراقی هست، اما امکان دارد که در محلی هیچ‌یک از این‌ها را نداشته باشیم که از یک قرینه‌ای الزاماً بدلیت یا شمولیت بیرون بیاید، در این صورت تکلیف چیست؟

# 2. نظریه آقا ضیاء: اصالت البدلیة در اطلاق

نظریه دوم را شهید صدر نقل می‌کنند و نظر مرحوم آقا ضیاء است، ایشان فرمودند، اصل در اطلاق که مستفاد از مقدمات حکمت است، بدلیت است و حمل اطلاق بر شمولیت، قرینه خاصه‌ای می‌خواهد، اما در طبع اطلاق، بیش از بدلیت استفاده نمی‌شود، دلیلشان هم این است که اگر بدلیت و شمولیت مقایسه بشوند، شمولیت یک ‌بار اضافه‌ای دارد، بدلیت همان حداقلی است که از مقدمات حکمت استفاده می‌شود، چیزی که از مقدمات حکمت استفاده می‌شود این است که قید دخالتی در مقصود متکلم ندارد، اما اینکه قید در مقصود متکلم دخالت ندارد، در این حدی که یکی از این‌ها باشد کفایت می‌کند، یا اینکه همه باید باشد، شمول به این معنا که همه باشد، یک پله بالاتر از بدلیت است، اگر «اعتق رقبه»، با «اکرم العالم»، مقایسه بشوند، «اعتق رقبه»، یعنی بدلیت، اما مقصود از «اکرم العالم»، همه علما را در بر می‌گیرد، لذا روشن است که بدلیت در اکرم عالم، چیزی بیش از اعتق رقبه است، در هر دو یک نوع استیعاب و شمول و اطلاقی وجود دارد، در اولی خیلی راحت‌تر است، اما در شمول استغراقی یک مؤونه زائده دارد، بنابراین تلقی آقا ضیاء این است که اطلاق شمولی، مؤونه‌ای زائد بر اطلاق بدلی دارد، در اطلاق ما لفظ نداریم که شمول را برساند تا بگوییم آن مؤونه زائده را بر عهده می‌گیرد، این‌طور نیست، بلکه عدم القید است، عدم القید همان حداقل را تأمین می‌کند، حداقل همان بدلیت است.

# جواب شهید صدر به مرحوم آقا ضیاء

جوابی که شهید صدر به ایشان داده‌اند، این است که این شمولی که در باب اطلاق گفته می‌شود، غیر از شمول به معنای باب عموم هست، شمول در اینجا در عرض بدلیت است، دو نوع این‌ها در عرض هم هستند، این‌طور نیست که یکی مؤونه زائده‌ای داشته باشد، اینجا قید نیست و طبیعت منظور است، حالا طبیعت، یکی در میان مجموعه یا همه؛ از نظر عرفی این‌طور نیست که بگوییم مؤونه زائده‌ای دارد، بلکه در عرض یکدیگر هستند، شمولیت در باب اطلاق همان عدم القید است، مقصود یک فرد خاص و قید نیست، وزنه بدلیت و شمولیت، اخص و اعم نیست که بگوییم یکی مؤونه زائده دارد، بلکه هم‌وزن هستند، بله می‌شود گفت که در تحلیل عمیقی کسی بگوید که این مؤونه زائده دارد، اما از نظر عرفی این‌ها هم‌وزن تلقی می‌شوند.

# 3. نظریه مرحوم اصفهانی: اصالة الشمولیة در اطلاق

مسلک سوم در اینجا عکس مسلک دوم است و مسلک مرحوم اصفهانی در حاشیه کفایه است، ایشان فرمودند که اصل در اطلاق، شمولیت است. ابتدائاً شاید این نظر به ذهن بیاید، وقتی مولا حکم را بر طبیعتی قرار داد، طبیعتی که یصلح الانطباق علی کثرین است، قیدی هم بر آن نیافزود که آن را محدود بکند، این در ذات خود یعنی شمول، حکم روی همه رفته است، چون عدم القید است، اگر بخواهید بگویید که این حکم روی یکی تعیناً رفته است، این مؤونه زائده دارد، لذا ظاهر اطلاق همان اکرم العالم است، ظاهر اعتق الرقبه این است که حکم روی همه می‌رود، اما وقتی توجه می‌شود، مشخص می‌شود که این کار عقلایی نیست و امکان‌پذیر هم نیست، قرینه خارجیه مانع از آن شمول می‌شود، اما ذات این کلام ظهور در شمول دارد، پاسخی که مرحوم شهید صدر دادند این است که این چه فرقی با بدلیت دارد، اما حقیقتش این است که این شمولیت در ذهن، اقرب و اقوی است، لذا بدلیت یک قرینه‌ای می‌خواهد، مرحوم اصفهانی می‌فرمایند ظاهر کلام این است؛ وقتی عنوانی که یصلح الانطباق علی کثیرین در مقام بیان به کار برده شود و قیدی هم بر آن افزوده نشود، ظاهرش این است که بر جمیع انطباق پیدا کرده است، چون صلاحیت انطباق را این مفهوم داشت، او در مقام اراده استعمالیه و مقام بیان، همان را مرکز حکم خود قرار داد، بدون اینکه هیچ قیدی بزند، ظاهرش این است که حکم روی همه این طبیعت می‌رود، هرجایی که این طبیعت هست، این حکم هم هست، شهید صدر می‌فرمایند که بدلیت و شمولیت، دو شکل هم‌وزن اطلاق هستند، نمی‌توان گفت که یکی از این دو اصل است.

بنابراین نظریه اول آقای خوئی می‌فرمودند که اصلی وجود ندارد، نظریه دوم آقا ضیاء می‌گفتند که اصل بدلیت است، نظریه سوم مرحوم شیخ محمد اصفهانی می‌فرمایند که اصل شمولیت است.

# 4. نظریه شهید صدر: تفصیل در بدلیت یا شمولیت اطلاق

نظریه چهارم نظریه مرحوم صدر است که ایشان قائل به یک تفصیل هستند، به این صورت که ما در خطاب یک موضوع و متعلق داریم، همان‌طور که سابق اشاره شد، بعضی از خطابات هست که در آنجا ماده و هیئت است، فعلی که متعلق امر یا نفی قرارگرفته است، یک فعل لازمی است، فعلی است که متعلق متعلق ندارد، گاهی هست که خطابات و تکالیف و هیئت روی یک ماده قرار می‌گیرد که آن یک فعلی است که به یک امر دیگری تعلق می‌گیرد، مثل اکرم العالم، اعتق الرقبه، در این نوع دوم گفته می‌شود که دو چیز در خطاب وجود دارد:

# متعلق و موضوع در خطابات

متعلق در خطابات یعنی همان ماده‌ای که هیئت روی آن سوار شده است، مثل صلاة در صلّ و اکرام در اکرم و موضوع در بعضی از خطابات، عبارت از آن متعلق متعلق است، شیء خارجی که فعل به آن در افعال متعدی تعلق می‌گیرد، مثل عالم یا رقبه در اکرم العالم یا اعتق الرقبه و امثالهم

بنابراین احکام متعلق وجود دارد و در هر دو قسم همیشه هست، هیچ خطابی بدون متعلق نیست، گاهی علاوه بر آن موضوع دارد که در قسم دوم است، واژه موضوع و متعلق به شکل مشهور به بیانی است که ذکر کردیم که متعلق یعنی همان ماده‌ای که هیئت روی آن سوار شده است، متعلق یعنی فعل مکلف، موضوع یعنی متعلق متعلق که آن امر خارجی است.

# مفهوم متعلق و موضوع

متعلق یعنی آن فعلی که ماده برای هیئت می‌شود، موضوع یعنی متعلق متعلق که امر خارجی است، گاهی اصطلاح معکوس گفته می‌شود، گاهی متعلق به هر دو گفته می‌شود، گاهی موضوع به هر دو گفته می‌شود، گاهی به دومی متعلق متعلق گفته می‌شود، فعلاً طبق کلامی که شهید صدر فرمودند و مرحوم نائینی غالباً با همین معنا این واژه را به کار می‌برند، مقصود ما از متعلق یعنی آن فعلی که ماده هیئت است و از موضوع یعنی شیء خارجی که متعلق فعل می‌شود است.

مسلک چهارم که مسلک شهید صدر است، این است که قائل به اصل مثل نظر دوم و سوم هستند، منتهی نه به آن اطلاقی که بود، مرحوم آقا ضیاء قائل به اصالة البدلیت بود، مرحوم اصفهانی قائل به اصالة الشمولیه در اطلاق بود، ایشان می‌فرمایند که ما متعلق و موضوع را متفاوت می‌دانیم، در متعلق قائل به اصالة البدلیه هستیم، در موضوع قائل به اصالة الشمولیه هستیم، نه بدون اصل مثل نظر مرحوم آقای خوئی و نه به شکل مطلق بگوییم که اصل بدلیت یا شمولیت است، بلکه در متعلق قائل به اصل بدلیت هستیم، در موضوع قائل به شمولیت هستیم، بیانی که ایشان دارند و در جاهای مختلف دیگر فرمودند، در این موضوع یعنی متعلق متعلق، ایشان می‌فرمایند که ما قائل به شمول هستیم، علتش این است که متعلق متعلق، یا موضوع، امر مفروض الوجود است، وقتی‌که می‌گوید اکرم العالم یا اعتق الرقبه، عالم و رقبه قرار نیست با این خطاب مولی ایجاد بشوند، بلکه آن‌ها امور موجودیه، قبل از اینکه خطابی باشد، هستند، خطاب آن را مفروض گرفته که عالمی در عالم هست، یا رقبه‌ای در عالم هست، یا فقیری در عالم هست، ما را به فعلی در ارتباط با او وا‌می‌دارد، ایشان می‌فرمایند نسبت به موضوع چون مفروض‌الوجود است، باید در اینجا قائل به شمول بشویم، امری که مفروض الوجود است وقتی‌که در کلام مولی متعلق متعلق شد، در این صورت فرقی میان این‌ها یا یکی از این‌ها ندارد، یعنی همه این‌هایی که هستند، این واژه همه آن‌ها را نشان می‌دهد، چون قید نخورده است، بنابراین در اینجا ما باید قائل به شمول بشویم، چون از این مقدمه‌ای که این‌ها مفروض الوجود هستند و مفروض الوجودیت هم یک امری است که به دست او نیست، مفروض الوجود است، یعنی همه آن مصادیقی که دارد، همه‌اش هست، همه را فرض گرفته و وجود دارد، واقعاً هم همین‌طور است، بنابراین امر مفروض الوجود؛ یعنی همه‌شان هستند، خطاب هم متوجه آن‌ها می‌شود، اما در متعلق که خود اکرم یا اعتق باشد، ایشان می‌فرمایند که چون مفروض الوجود نیست و می‌خواهد یک خطابی و تکلیفی بیاورد، در این تکلیف چیزی که قدر متیقن اطلاق هست، همان بدلیت است، تقریباً شبیه کلام آقا ضیاء است.

مفروض نیست که اکرامی در عالم هست، اکرم را گفته است، برای اینکه شما اکرام را ایجاد بکنید، درحالی‌که عالم مفروض الوجود هست، امر مفروض الوجود همه را در بر می‌گیرد، شمول دارد، همان امری را که می‌گوید انجام بدهید، به طبیعت صرف الوجودش به همان شکل بدلیت، مصداق امر می‌شود و مصداق آن اطلاق می‌شود، بیش از آن مؤونه‌ دارد.

در اینجا دو استثنا بیان شده است، در آنجایی که می‌فرمایند: «اعتق رقبةً»، یا «اکرم عالماً»، در جایی خواه متعلق یا موضوع منون به تنوین تنکیر شد، تنوین یک قرینه عامه هست، لذا بدلی می‌شوند، قرینه‌ای دیگر که ایشان می‌فرمایند این است که در جایی که نهی تعلق بگیرد، مثل «لا تکذب»، در اینجا بااینکه متعلق است، اما بدلی نیست، برای اینکه بعید است که گفته شود مولا کذبی از میان کذب‌ها را منع می‌کند.

# نظریه نهایی

نظریه ما بر نحو ترتب، ابتدا نظریه سوم و بعد نظریه یکم است، به نظر می‌آید فرمایش مرحوم اصفهانی، قابل دفاع‌تر است، آن فرمایش این است که اصل شمول است، اصل در اطلاق شمول است، ظاهر اطلاق و مقدمات حکمت این است که عنوانی که می‌توانست درآن‌واحد هم‌عرض همه را در بر بگیرد، در مقام اراده تصدیقیه و استعمالیه، محل و مهبط حکم شده است، العالم یا الانسان و امثالهم کلی طبیعی به‌اصطلاح هست که یصلح الانطباق علی کثرین، اگر کلمه کل بر سر آن می‌آمد، ما در عموم می‌گفتیم که اصل شمول است، وقتی ادات عموم می‌آید، مگر بعضی از ادات عموم، اصل در ادات عموم این است که وقتی می‌آید، ما یصلح الانطباق را می‌گوید که الآن انطباق پیدا کرد، انطباقش فعلی شد، در اطلاق هم مقدمات حکمت می‌گوید که یصلح الانطباق و اینکه قید نیاورده‌اند، یعنی همه را در بر می‌گیرد، اینکه چیزی متعلق یا موضوع حکم قرار می‌گیرد، یعنی حکم من روی این موضوع قرار گرفته است، ظهورش این است که یعنی همه را در بر می‌گیرد، اگر فرد بخواهد بگوید که مقصود این مطلب هست، قید اضافه‌ای را می‌طلبد، اما ظاهر بدون قید ما یصلح الانطباق علی کثرین یعنی حکم دائر مدار این است، ظهور عرفیش این است، عدم قید در چیزی که شمول دارد، یعنی اینکه این حکم را آوردم روی چیزی که قابلیت شمول را مبدل به فعلیت می‌کند، در جایی با ادات و در جایی با مقدمات عقلی و حکمت است.

# ظاهر خطاب

ظاهر خطاب این است که وقتی حکم روی چیزی آمد که یصلح الانطباق بوده و در مقام اراده تصدیقیه و اراده استعمالیه، قید نزد، یعنی من حکم را با این طبیعت گره زدم، یعنی هرجایی که طبیعت باشد، حکم هم هست، خواه در موضوع یا در متعلق باشد، فرقی نمی‌کند، در متعلق آنجایی که شما در اکرم می‌گویید که اکرم العالم، عالم شمولی است و اکرام در اینجا بدلی نیست، اکرام یعنی انواع اکرام، یک قرینه عقلیه دارد که همه نوع اکرام را انسان نمی‌تواند انجام بدهد، بلکه اکرام در حد متعارف و معقول مدنظر است، این‌طور نیست که یک اکرام در میان انواع اکرام‌ها مدنظر باشد، بلکه همه نوع اکرام مدنظر هست، اما در حد متعارف و معقول باشد.

در متعلق، برخی موارد حالت اجمال دارد، اما در برخی از موارد شمول دارد، اما شمول در حد متعارف و معقول است، همه این‌ها دارای قرائن هستند، اما اصل این است که وقتی حکم روی عنوان قرار گرفت، این عنوان هرجایی که باشد، آن را در بر می‌گیرد.

# ظهور مقدمات حکمت

ظاهر مقدمات حکمت مثل عموم است، یقبل الانطباق را دارد، انطباقش را هم تعمیم می‌دهد، ظهورش این است که همه موارد را در بر می‌گیرد.

ظاهرش همان شمول است، منتهی قرائنی وجود دارد، در متعلق، قرائن خیلی بیشتری وجود دارد، برای اینکه تنوع آن افعال به صورتی است که همیشه نمی‌شود انجام بشود، اما در حد متعارف و معقلوش اشکال ندارد، بدلیت نیست که اکرام در میان جمیع اکرامات باشد، به نظر ما این‌طور است.

قرینه در متعلق هست که شمارا به سمت بدلیت نمی‌برد، بلکه به سمت یک حد متعارف و معقول می‌برد، اگر کسی این مطلب را نپذیرد، فرمایش مرحوم آقای خوئی است که از اطلاق بما هوهو بدلیت یا استغراق به دست نمی‌آید، بلکه قرائن خارجی هست، ممکن است که قرینه عامه یا خاصه باشد که شمارا به سمت بدلیت یا استغراق می‌برد، اگر به سمت قرائن بیایید، فرمایش شهید صدر با قرائن تا حدی همین هست، اما این‌طور نیست که اگر چیزی صرف اینکه مفروض الوجود است، باید شمول داشته باشد.

# جمع بندی مطالب مذکور

جمع‌بندی مطالب ما این است که بعید نیست بگوییم ظهور کلام در استغراق است، اما در متعلق قرائنی وجود دارد که خیلی را از آن استغراق بیرون می‌آورد، اینجا شبه بدلی می‌شود، اما بدلی نمی‌شود.

ثانیاً؛ شاید حرف نهایی آن چیزی باشد که مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند که این‌ها تابع قرائن عامه و خاصه است، البته گاهی قرائن عامه است، مثل نهی اگر در هرجایی که بیاید، قرینه عامه دارد، در متعلق شاید مقداری قرینه‌ای بر بدلیت یا شبه بدلیت باشد، شاید این اولی باشد، نظریه آقا ضیاء و آقای صدر خیلی قابل‌پذیرش نیست.